

خدا چون سلام به روی ماهت...

استاد اژدها

جلد ۱۰: اژدهای رنگین کمان



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

نویسنده: تریسی وست
تصویرگر: دیمین جونز
ترجمه: رویا زنده‌بودی

سرشناسه: وست، تریسی، ۱۹۶۵-م West, Tracey
 عنوان و نام پدیدآور: اژدهای رنگین کمان / نویسنده تریسی وست؛ تصویرگر دیمین جونز؛ مترجم رویا زنده‌بودی
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.؛ مصورا: ۱۴/۵×۲۰ س.م
 فرورست: استاد اژدها؛ ۱۰
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۶۶-۳ دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۶۶-۳
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Waking the rainbow dragon, c 2018
 یادداشت: گروه سنی: ج
 موضوع: اژدها -- داستان
 موضوع: Dragons -- Fiction
 موضوع: داستان‌های تخیلی
 موضوع: Fantastic Fiction
 موضوع: جادوگری -- داستان
 موضوع: Magic -- Fiction
 شناسه افزوده: جونز، دیمین، تصویرگر
 شناسه افزوده: Jones, Damien
 شناسه افزوده: زنده‌بودی، رویا، ۱۳۹۱ -- مترجم
 رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ رالف ۶۱۷ و ۰۰ ۱/۹ دا
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۶۳۸۸۹



انتشارات پرتقال
 استاد اژدها

جلد ۱۰: اژدهای رنگین کمان
 نویسنده: تریسی وست
 تصویرگر: دیمین جونز
 مترجم: رویا زنده‌بودی
 ویراستار: فاطمه فدایی حسین
 مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور
 طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی
 آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / افسانه قربانی
 مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۷۶-۲
 نوبت چاپ: اول - ۹۷
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ
 قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com

فهرست



- ۷ فصل ۱. در یک خواب می بیند
- ۱۲ فصل ۲. قدرت باران
- ۱۸ فصل ۳. یک اژدها بان جدید؟
- ۲۳ فصل ۴. یک پیام عجیب
- ۳۰ فصل ۵. دنبال کردن نقشه
- ۳۵ فصل ۶. دوستان جنگلی
- ۴۰ فصل ۷. پسر برگزیده
- ۴۷ فصل ۸. سفر
- ۵۲ فصل ۹. کواکوا!
- ۵۹ فصل ۱۰. زندانی در تار
- ۶۹ فصل ۱۱. یک ارتباط قوی
- ۷۸ فصل ۱۲. اژدهاها توی آسمان
- ۸۴ فصل ۱۳. داستان دایو
- ۹۰ فصل ۱۴. در دسر توی قلعه

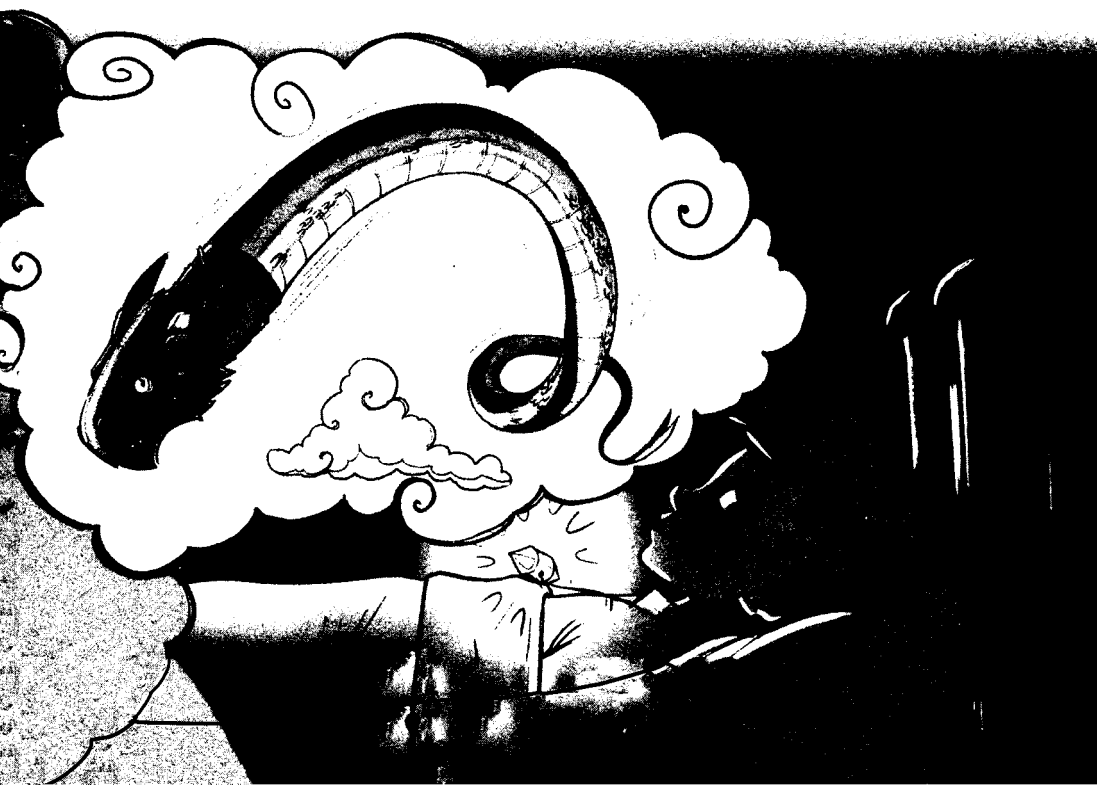
دریک خواب می بیند

دریک داشت خواب اژدها می دید.

چند ماه قبل دریک انتخاب شده بود تا اژدهابان باشد. او را از خانه اش به قلعه‌ی شاه رونالد برده بودند. آنجا بود که فهمید اژدهاها واقعی هستند.

به دریک یک اژدها مخصوص خودش داده بودند. او کرم بود، یک اژدهای قدرتمند زمین. حالا آن‌ها توی قلعه با بقیه‌ی اژدهابان‌ها و اژدهاهایشان زندگی می‌کردند - کپری، اژدهای خورشید؛ شو، اژدهای آب؛ والکِن، اژدهای آتش؛ و زیرا، اژدهای زهر.

دریک توی ماجراهایی که از سر گذرانده بود، اژدهاهای دیگری
را هم دیده بود - واتنی، اژدهای ماه؛ لالو، اژدهای صاعقه؛ نیرو،
اژدهای رعد؛ و برفی، اژدهای یخ.
دریک همیشه خواب این اژدهاها را می‌دید، ولی اژدهایی که داشت
توی این خواب می‌دید، فرق داشت.
او بدن درازی داشت؛ مثل مار. فلس‌های روی بدنش به رنگ‌های
مختلفی می‌درخشیدند. قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی و بنفش؛
درست مثل یک رنگین‌کمان.



خواب قشنگی بود. اژدهای رنگارنگ توی آسمان آبی پرواز کرد.
بدنش مثل رنگین کمان قوس برداشت. ابرهای سفید ظاهر شدند
و باران شروع کرد به باریدن.

ولی بعد باران بند آمد. زمین خشک شد. به جای آسمان، یک غار
تاریک ظاهر شد. توی غار، اژدهای رنگین کمان دور خودش چمברה
زده بود. انگار ترسیده بود. چیزی شبیه سایه آمد سمت او...



دریک از جا پرید. بهترین دوست او، بو، آن طرف اتاق روی تختش نشست.

بو پرسید: «دریک، حالت خوبه؟»

دریک جواب داد. «آره. فقط داشتم خواب می‌دیدم، ولی خوابش

خیلی واقعی بود. داشتم خواب یه اژدها رو می‌دیدم.»

بو پرسید: «مطمئنی خواب بوده؟ سنگ اژدهات داره می‌درخشه.

شاید کرم می‌خواد یه چیزی بهت بگه.»

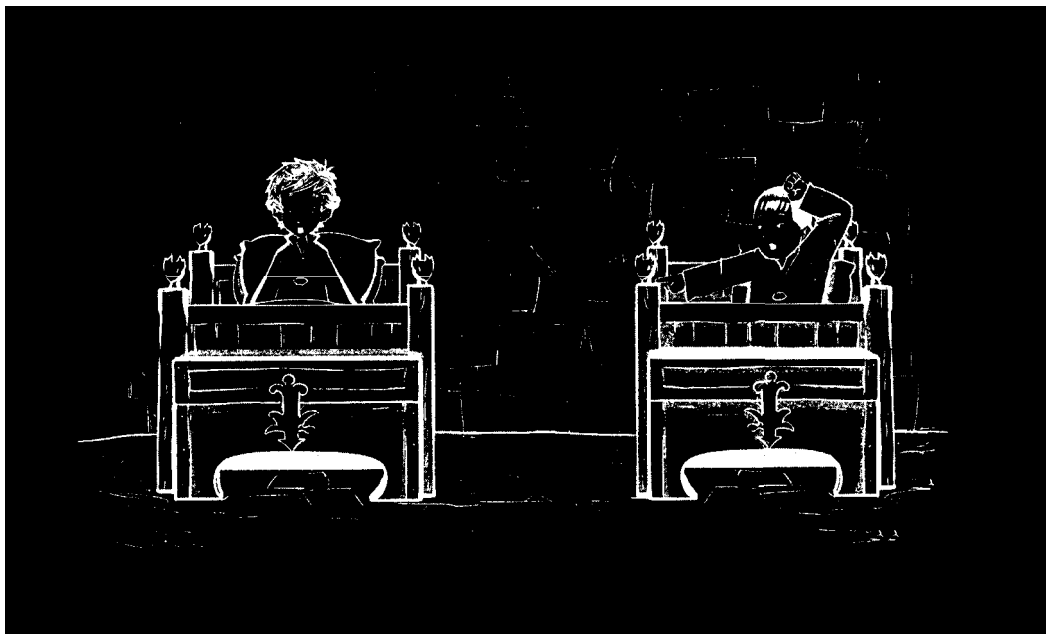
دریک به پایین نگاه کرد و سنگ سبزرنگ را دید که از زنجیر دور

گردنش آویزان بود. همه‌ی اژدهابان‌ها یکی از این سنگ‌ها داشتند.

سنگ باعث می‌شد آن‌ها بتوانند با اژدهاهایشان ارتباط برقرار کنند.

دریک گفت: «بو، شاید تو درست می‌گی!» از تخت پرید پایین.

تندتند لباس پوشید. «حالا می‌فهمم! سر صبحانه می‌بینمت!»



دریک از پله‌ها دوید پایین. از اتاق تمرینشان که زیر زمین بود، بدویدو گذشت و رسید به غاری که اژدهاها توی آن می‌خوابیدند. کرم را دید که منتظرش نشسته بود.



دریک پرسید: «کرم، تو اون خواب رو واسه من فرستادی؟ خواب اژدهای رنگین کمان؟»
کرم سر تکان داد. سنگ اژدهای دریک دوباره درخشید. صدای کرم را توی سرش شنید.
کرم گفت: بله. اژدهای رنگین کمان به کمک ما احتیاج داره!



قدرت باران

دریک پرسید: «اژدهای رنگین کمان کجاست؟»
 کرم سرش را تکان داد. نمی‌دونم.
 دریک اخم کرد و گفت: «گریفیت می‌دونه چطوری باید
 پیداش کنیم.»
 دریک از پله‌ها دوید بالا و رفت اتاق غذاخوری. گریفیت،
 جادوگری که به آن‌ها درس می‌داد، آنجا نشسته بود. داشت
 با بقیه‌ی اژدهابان‌ها که توی قلعه زندگی می‌کردند، یعنی بو،
 زوری، آنا و پترا صبحانه می‌خورد.

وقتی دریک آمد توی اتاق، بو گفت: «من به همه گفتم که کرم
واسه تو یه خواب فرستاده.»

دریک توضیح داد: «درباره‌ی یه اژدهای رنگین‌کمانه. کرم می‌گه
اون تو در دسر افتاده، ولی فقط همین رو می‌دونه.»



گریفیت سر تکان داد و گفت: «خیلی جالبه. یه افسانه درباره‌ی
اژدهای رنگین‌کمان هست. اون تنها اژدها از نوع خودشه. سن خیلی
زیادی داره و خیلی هم قدرتمنده. من حدس می‌زنم این اژدها داره
یه جوری واسه کرم پیام می‌فرسته.»

دریک پرسید: «می‌دونید کجا زندگی می‌کنه؟»

گریفیت گفت: «یادم نمی‌آد، ولی مطمئنم توی یکی از کتاب‌ها
می‌تونیم درباره‌ش اطلاعات پیدا کنیم. بیاید بریم توی کلاس!»

دریک یک دانه سیب، یک تکه‌ی بزرگ پنیر و یک تکه نان را درجا بلعید. بعد جادوگر و پنج اژدهابان رفتند به پایین‌ترین قسمت قلعه.

آنا پرسید: «توی خوابت اژدهای رنگین‌کمان چه شکلی بود؟» چشم‌های تیره‌اش برق می‌زد. «خیلی خوشگل بود؟» دریک سر تکان داد. «آره. فلس‌هاش موج برمی‌داشتن و به رنگ‌های رنگین‌کمان برق می‌زدن.»

روری موسر خ گفت: «خب که چی؟ اژدهای رنگین‌کمان چه قدرتی داره؟ اشعه‌ی رنگ‌ووارنگ پرتاب می‌کنه؟ از یه اژدهای آتش مثل والکن که قدرتمندتر نیست.»

پترا گفت: «شاید قدرت‌های خاصی داره. کرم هم ظاهرش ساده‌ست، ولی قدرتمندترین اژدهاییه که می‌شناسیم.»



روری اخم کرد. دریک می‌دانست نمی‌تواند این حرف را رد کند.
گرم می‌توانست با قدرت‌های ذهنش چیزها را جابه‌جا کند یا بشکند.
می‌توانست خودش و بقیه را توی یک چشم‌به‌هم‌زدن به هر جای
دنیا منتقل کند.

رسیدند به کلاس. گریفیت یکی‌یکی کتاب‌ها را از قفسه برداشت
و بین بچه‌ها تقسیم کرد.

وقتی ازدهابان‌ها داشتند کتاب‌ها را ورق می‌زدند، اتاق ساکت
ساکت شده بود.

بو سکوت را شکست و داد زد: «یه چیزی پیدا کردم! اینجا یه
داستان درباره‌ی ازدهای رنگین‌کمان نوشته که توی سرزمین آیفری
زندگی می‌کنه.»

